



رهبر فرزانه انقلاب اسلامی:

باید در طراحی الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت
بر چهار عرصه‌ی فکر، علم، معنویت و زندگی تکیه شود
که در این میان، موضوع «فکر» بنیانی‌تر از بقیه‌ها است

در دیدار اعضای شورای عالی
مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت
۱۳۹۱/۱۲/۱۴

سلسله نشست‌های اندیشه‌ورزی مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت:

از دانش تا حکمت: یک نگرش قرآنی

سخنران: دکتر مهدی گلشنی (استاد ممتاز گروه فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف)

ناشر: نشر الگوی پیشرفت، وابسته به مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال

تلفن: ۰۲۱۸۸۶۳۴۰۰۸ - ۰۲۱۸۸۰۱۴۶۴۸

www.olgou.ir

Email: olgou@olgou.ir

نشانی: تهران، خیابان جلال آل احمد، روبه‌روی بیمارستان شریعتی، شماره ۳
تمامی حقوق این اثر متعلق به مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت است.
مسئولیت دیدگاه‌های بیان شده بر عهده سخنران و گویندگان محترم است.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

مقدمه

یکی از رسالت‌های مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، فراهم نمودن بستری مناسب برای ارائه نظرات اندیشه‌ورزان، صاحب‌نظران، و متفکران عرصه «پیشرفت» با رویکردها و دیدگاه‌های مختلف در محیطی عالمانه و نقادانه است تا از مسیر بحث، تبادل نظر و تضارب آراء به تدریج اندیشه‌ها پالایش و ارتقاء یابد و به مرور ایده‌های برتر و جامع‌تر سر برآورد و اقلان عمومی در بین صاحب‌نظران شکل گیرد.

برای تحقق این هدف، سلسله نشست‌های اندیشه‌ورزی در زمینه‌های مرتبط با الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت در چارچوب آئین‌نامه‌های مصوب برگزار می‌شود. در این نشست‌ها، اندیشمندان حوزوی و دانشگاهی در جمعی محدود از صاحب‌نظران و به دور از تشریفات و الزامات همایش‌های متعارف، آزادانه، نظام‌مند، مؤدبانه، صریح، عقلانی و منطقی در باب موضوعات مرتبط با الگو به اظهارنظر و تبادل آراء و گفتگو همراه با استدلال می‌پردازند.

مجموعه پیش رو که با عنوان از دانش تا حکمت؛ یک نگرش قرآنی منتشر گردیده است، سخنرانی و گفتگوهای مطروحه در یکی از سلسله نشست‌های اندیشه‌ورزی است که در تاریخ ۱۳۹۴/۱۰/۲۷ در این مرکز برگزار گردیده است.

معاونت علمی و تقسیم کار ملی
مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

دکتر مهدی گلشنی در ۱۳۱۷ هجری شمسی، در شهر اصفهان دیده به جهان گشود. وی تحصیلات مقدماتی را در اصفهان گذراند و پس از عزیمت به شهر تهران، در سال ۱۳۳۹ هـ ش موفق به اخذ دانشنامه لیسانس از دانشگاه تهران در رشته فیزیک شد. سپس به منظور ادامه تحصیل رهسپار ایالات متحده آمریکا شد و در سال ۱۳۴۸ هـ ش



از دانشگاه برکلی آمریکا در رشته فیزیک با گرایش ذرات بنیادی به درجه دکتری نائل آمد. همزمان با اتمام تحصیل در آمریکا، به ایران بازگشت و در دانشگاه صنعتی شریف با رتبه استادیاری به تدریس پرداخت و در سال ۱۳۶۴ در همان دانشگاه، به رتبه استادی ارتقاء یافت. وی به زبان‌های فارسی، عربی و انگلیسی تسلط دارد و به هر سه زبان دارای تألیفات متعدد است. گذشته از دانش فیزیک که رشته تخصصی اوست، گلشنی در عرصه الهیات و پژوهش‌های دینی و نیز در زمینه مطالعات تطبیقی میان دو حوزه «علم و دین» صاحب‌نظر است و به عنوان بنیان‌گذار گروه فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف شناخته می‌شود. وی در کنار تربیت شمار فراوانی دانشجوی دانش پژوه، آثار ارزشمند زیادی در قالب کتاب و مقاله دارد که عناوین مهم‌ترین آنها به بیش از ده‌ها اثر می‌رسد. ایشان برگزیده همایش چهره‌های ماندگار در عرصه فیزیک و برنده دو جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران است. در سال ۱۳۹۰ کتاب «چش‌نامه دکتر مهدی گلشنی» به مناسبت بزرگداشت مقام علمی وی از سوی فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران به چاپ رسید. وی هم‌اکنون در گروه فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف مشغول تربیت دانشجویان، تحقیق و تدریس است. افزون بر این، ایشان عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی و عضو پیوسته فرهنگستان علوم ایران و رییس گروه علوم پایه این فرهنگستان است.

از دانش تا حکمت؛ یک نگرش قرآنی

دکتر مهدی گلشنی^۱

زمان نشست: ۱۳۹۴/۱۰/۲۷

دکتر مهدی گلشنی:

به نزد آن که جانش در تجلاست همه عالم کتاب حق تعالی است. علت اینکه بنده این موضوع را انتخاب کردم به دلیل این است که حکمت در محیط ما فراموش شده است، علی‌رغم اینکه در قرآن و احادیث بر روی آن تأکید بسیار شده است و حتی در حدیث هم گفته شده است که «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَاطْلُبُوهَا وَ لَوْ عِنْدَ الْمُشْرِكِينَ - حکمت، گمشده مؤمن است؛ پس آن را بجوید گر چه نزد مشرکین باشد.» در بعضی از احادیث هم آمده است «حکمت، گمشده مؤمن است؛ پس آن را، گر چه از منافقان، فرا گیرید.» حکمت غیر از علم است و این چیزی است که الآن در جهان مغفول باقی مانده و لازم است به آن توجه شود. پیشرفت‌هایی که در علم و فناوری حاصل شد خیرات بسیار زیادی برای بشر به بار آورد، به طوری که در اوایل قرن بیستم فکر می‌کردند هر مسئله‌ای که علم به آن جواب ندهد آن مسئله جواب ندارد. نهر و نخست‌وزیر هند، در سخنرانی خود صریحاً اظهار کرد هر مسئله‌ای را که علم جواب ندهد آن مسئله جواب ندارد. اما اتفاقاتی که در نیمه اول قرن بیستم اتفاق افتاد از جمله جنگ جهانی اول، نظرات

۱. استاد گروه فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف

را عوض کرد. اولین عکس‌العمل مهم آشکار از برتراند راسل^۱ بود. برتراند راسل برای هیچ کدام از شاخه‌های دانش به اندازه دانش تجربی اهمیت قائل نبود و معتقد بود هر آنچه علم تجربی نتواند به آن پاسخ دهد آن ارزشی ندارد. یکی از دوستان راسل بعد از جنگ جهانی اول کتابی نوشت که راسل در ۱۹۲۳ در کتابی که در انگلیس چاپ شد جواب دوستش را داد و برای آینده تمدن بشری احساس خطر کرد. او در کتابش می‌گوید: «کتاب دادالوس هالدین (نام دوست او هالدین بود) تصویر زیبایی از آینده به دست داده است، چه آن می‌تواند از طریق استفاده از کشفیات علمی شادی انسانی را ارتقاء بخشد. من اگرچه مایلم با پیش‌بینی او موافقت کنم، تجارب درازمدت من با سیاستمداران و حکومت، مرا تا حدی مشکوک کرده است. من مجبورم که احساس خوف کنم از اینکه علم مورد سوءاستفاده قرار گیرد، به طوری که بر قدرت گروه‌های غالب بیفزاید، به عوض آن که انسان‌ها را شاد کند» و صراحتاً گفت که علتش آرزوهای و شهوات است و علم نمی‌تواند اینها را کنترل کند. او می‌گوید: «علم به انسان‌ها قدرت کنترل بیشتر خویش و مهربانی بیشتر، یا توان بیشتر برای تخفیف شهواتشان در تصمیم‌گیری برای طی یک خط‌مشی را نداده است. بدین علت علم تهدید می‌کند که سبب نابودی تمدن ما بشود». راسل صریحاً احساس خطر کرد. در زمان ما نیکولاس ماکسول^۲، فیلسوف علم انگلیسی، کتابی با عنوان "From Knowledge to Wisdom" (از دانش تا حکمت) نوشته است که در آن به طور صریح می‌گوید که

-
1. Bertrand Arthur William Russell
 2. Nicholas Maxwell

«ما باید به سوی حکمت برویم. بسیاری از تحقیقات علمی و فناورانه صرف علائق کشورهای ثروتمند می‌شود نه علائق هزاران میلیون افرادی که در فقر محقرانه زیست می‌کنند. تحقیقات پزشکی در درجهٔ اول صرف بیماری‌های ثروتمندان می‌شود نه بیماری‌های فقرا. همچنین مسئله ننگ‌آور تحقیقات نظامی. در انگلیس ۳۰ درصد بودجهٔ تحقیق و توسعه صرف کارهای نظامی می‌شود و در آمریکا این ۵۰ درصد است. در دنیای ما که مملو از نابرابری‌ها، بی‌عدالتی‌ها، تعارضات و جنگ است، این مطرح می‌شود که آیا این مخارج در جهت بهترین منافع انسانیت است؟ سکوت عمومی دربارهٔ این مطلب نیز در خور تعجب است؛ ناتوانی جامعهٔ علمی که دربارهٔ آن صحبت کنند». گله ماکسول این است که چرا جامعه علمی ساکت است. چرا این قدر درصد بالای بودجه آمریکا صرف تحقیقات نظامی می‌شود. اخیراً یکی از استادان ام آی تی^۱ افشا کرد که وقتی به طرح‌های تحقیقاتی که به دانشگاهشان داده می‌شود، با دقت نگاه می‌کند متوجه می‌شود که بسیاری از این تحقیقات، مربوط به کارهای نظامی است. ماکسول می‌گوید: «مشکلات علم ناشی از فقدان حکمت است. علم طبیعی در افزایش دانش ما فوق‌العاده موفق بوده است آن منافع بی‌شماری برای بشریت به بار آورده است اما علم و فناوری جدید که قدرت عمل ما را افزایش می‌دهد، در صورت فقدان حکمت می‌تواند منجر به مصیبت‌ها و مرگ انسان‌ها شود و در صورت حسن استفاده می‌تواند برای بشر منافع داشته باشد. همهٔ مشکلات مهم جهانی به این

1. Massachusetts Institute of Technology

طریق به وجود آمده‌اند: گرم شدن زمین، سرشت مهلک جنگ مدرن و تروریسم، نابرابری‌ها در ثروت و قدرت در سراسر جهان، افزایش سریع جمعیت و انقراض سایر انواع، همه در اثر جدایی علم جدید از تعقیب عقلانی حکمت به وجود آمده‌اند. اگر بخواهیم در این قرن از اضطراب‌های قرن گذشته نجات یابیم، ما نیاز داریم که فوراً بیاموزیم چگونه حکمت بیشتری به دست آوریم و این به نوبه خود معنایش این است که مؤسسات آموزشی‌مان خود را وقف این هدف کنند». باید انقلابی در برنامه آموزشی دانشگاه‌ها حاصل بشود و جهت‌گیری‌شان در جهت خیر انسانی باشد.

اینکه چرا حکمت حاکم نیست و فراموش شده است، علتش جهان‌بینی‌ای است که بر ذهن دانشمندان و علما حاکم است. یک جهان‌بینی سکولار فاقد حکمت بر ذهن علما حاکم شده که نتایج زیانباری را باعث شده است. در زیر به برخی از این نتایج زیان‌بار اشاره می‌شود:

- طرد هر دانشی که ریشه در حواس ما ندارد (یعنی فقط به امور حسی توجه می‌شود)؛

- نادیده گرفتن مسائل اخلاقی در کارهای علمی؛

- استثمار طبیعت و جوامع انسانی به وسیله ابرقدرت‌ها؛

- غفلت از کل‌نگری به واقعیات؛

- غفلت از دغدغه‌های بنیادی بشر.

فقط کسب و کار و پول و ثروت و قدرت، هدف قرار گرفته است. به طور خلاصه معرفت‌شناسی صرفاً تجربه‌گرایانه، هستی‌شناسی طبیعت‌گرایانه و اخلاق نسبی، دانشی بدون حکمت، قدرتی بدون تقوا و آسایشی بدون آرامش ذهن پدید آورده است.

مشخصات حکمت

در قرآن، علم و حکمت را با هم آورده است، یعنی علم به تنهایی حکمت در بر ندارد. فرهنگ کمبریج حکمت را این‌طور تعریف می‌کند: «توانایی استفاده از دانش و تجارب‌تان برای اتخاذ تصمیم‌ها و قضاوت‌های خوب». در فرهنگ آکسفورد حکمت این‌طور تعریف می‌شود: «توانایی قضاوت درست در مسائل مربوط به حیات و رفتار و داشتن قضاوت درست در انتخاب وسایل و اهداف».

نیکولاس ماکسول تعریف جامع‌تری می‌دهد: «حکمت ظرفیت برای آن است که درک کنیم چه چیزی در زندگی ارزش دارد، برای خود شخص و برای دیگران. بنابراین حکمت شامل دانش نیز هست اما شامل بسیاری چیزهای دیگر نیز هست»، یعنی صرف دانش حکمت نمی‌آورد.

در قرآن حکمت ۲۰ بار همراه با کتاب آمده است. یک نمونه از آن در زیر می‌آید:

"هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. «او است آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی

آشکاری بودند». قرآن صریحاً می‌گوید هر کس به او حکمت داده شود، خیر کثیر به او داده شده است. همچنین صحبت از اعطای حکمت به لقمان می‌کند و سپس نمونه‌هایی از گفتارهای حکیمانه لقمان را ذکر می‌کند که هم جنبه‌های نظری حکمت و هم جنبه‌های عملی آن را در بر دارند:

- تسلیم خدا و عبادت کردن او؛

- دغدغه آخرت داشتن؛

- توجه به ارزش‌های اخلاقی از جمله اعتدال، تواضع و صبر در برابر شدائد؛

- آگاه بودن وظایف شخص نسبت به خودش، خانواده‌اش و دیگران.

راغب اصفهانی، که یکی از قدیمی‌ترین کتاب‌های فرهنگ قرآن به نام کتاب مفردات الفاظ القرآن، را نوشته است، می‌گوید: «حکمت درک حقیقت از طریق دانش و عقل است» او به دانش، عقل را هم اضافه می‌کند. بنابراین حکمت در مورد خداوند دانش هر چیز و خلقت ماهرانه آنها است و در مورد انسان‌ها انجام کارهای نیک‌خواهانه است. آقای قرشی در کتاب قاموس قرآن، حکمت را این‌طور تعریف می‌کند: «حکمت یک حالت و خصیصه درک و تشخیص است که شخص به وسیله آن می‌تواند حق و واقعیت را درک کند و مانع از فساد شود و کار را متقن و محکم انجام دهد». به طور خلاصه مجهز شدن به حکمت باعث می‌شود که شخص جهات مهم واقعیت را تشخیص دهد و بین حقیقت و خطا و خوب و بد فرق بگذارد.



با توجه به قول‌هایی که در مورد حکمت ذکر شده، کار حکیمانه چند خصوصیت دارد:

- استفاده مناسب از دانش؛
 - قضاوت معقول؛
 - شناخت مسائل اساسی (تشخیص نکات مهم از نکات غیر مهم)؛
 - دوربینی و بصیرت (کوتاه بین نبودن و جامع‌نگر بودن)؛
 - حساس بودن نسبت به ملزومات اعمال شخص (دیدن اینکه اعمال شخص چه نتایجی در بر دارد)؛
 - درک همبستگی اشیا (یعنی داشتن درک وسیع از جهان)؛
- اینها مشخصات حکمت است. نکته دیگری که می‌توان در اینجا اضافه کرد و هم در قرآن و هم در انجیل آمده است «مخافه الله» و آگاه بودن از وجود خدا است. حضرت سلیمان در انجیل نصیحت می‌کند «اگر شما دنبال آن یعنی حکمت باشید همان‌طور که دنبال نقره یعنی مال هستید و در جستجوی آن باشید همان‌طور که در جستجوی گنج می‌باشید، در این صورت شما تقوای الهی را می‌فهمید و به معرفت الهی دست می‌یابید».
- از حضرت رسول (ص) روایت شده است که: «رأس الحِکْمه مخافه الله عزوجلّ (رأس حکمت خوف از خدا است، یعنی آگاهی از وجود او)».

دلایل مورد غفلت قرار گرفتن حکمت در عصر کنونی

۱) باریک شدن تخصص‌ها

در قدیم، هم در قرون وسطی و در جهان مسیحیت و هم در دوره تمدن اسلامی علما دید وسیع داشتند و فقط از دید یک تخصص خاص نگاه نمی‌کردند. اگر شما شرح حال و خاطرات ابن هیثم که یک اپتیک‌دان درجه اول در جهان اسلام است را بخوانید از دوربینی و جامع‌نگری این آدم حیرت می‌کنید. او فقط در تخصصش ذوب نشده بود و فقط با عینک خودش جهان را نمی‌دید که اگر مهندس است بگوید فقط مهندسی و اگر پزشک است فقط بگوید پزشکی، هر کدام از اینها برگی از دفتر کتاب آفرینش است و لذا باید دیدگاه وسیع داشت.

جهان چون زلف و خط و خال و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست

هایزنبرگ بدون تردید یکی از مهم‌ترین فیزیک‌دانان قرن بیستم بود و در همه حوزه‌های مهم فیزیک هم تأثیرگذار بود. او خیلی زیبا به این باریک‌بینی در تخصص‌ها نظر می‌کند. او نمی‌گوید دنبال تخصص نروید بلکه می‌گوید کل‌نگر باشید: «امروزه افتخار عالم عشق به جزئیات است، کشف و تنظیم کوچک‌ترین الهامات طبیعت در یک حوزه بسیار محدود. این کشف همراه با احترام برای متخصص در یک حوزه خاص بوده ولی این به قیمت از دست دادن ارزش روابط در یک مقیاس بزرگ بوده است. در این دوران به سختی می‌توان از یک دیدگاه وحدت یافته از طبیعت سخن گفت. جهان یک دانشمند، حوزه باریکی از

طبیعت است که او عمرش را صرف آن می‌کند». ما باید این را در دانشگاه‌ها مراعات بکنیم. بنابراین حرف هایزنبگ این است که ما نباید فقط با عینک رشته خودمان جهان را ببینیم. دیدگاهمان باید کل‌نگر باشد، که این ملزوماتی دارد. به علاوه این تخصص‌نگری، علوم طبیعی و علوم مهندسی را از علوم انسانی جدا کرده است، در صورتی که علوم انسانی به شخص فرهنگ می‌دهد، دیدگاه جامع‌نگر می‌دهد و او را متوجه خارج از خودش می‌کند و در واقع به او درباره بقیه انسان‌ها و بقیه محیط، جهت می‌دهد. متأسفانه تأکید بیش از حد بر روی تخصص و فراموشی کل‌نگری باعث خیلی از مصیبت‌ها شده است.

۲) غفلت از مسائل اخلاقی در کار علمی

چیزی که اتفاق افتاد و به نظر من فاجعه بود این بود که هیوم گفت ما از هست‌ها نمی‌توانیم باید را نتیجه‌گیری بکنیم. شما در علم با هست‌ها سر و کار دارید، این را که فلان چیز فلان خاصیت را دارد، یا فلان عمل فلان نتیجه را می‌دهد. از این واقعیت‌ها نمی‌شود باید‌ها را نتیجه‌گیری کرد. بعداً هم پوپر این حرف را مطرح کرد و در اوایل انقلاب اسلامی این نظر او در کتاب «دانش و ارزش» منعکس شد. ولی پوپر حرف مهم دیگری نیز زد که آن هیچ وقت به محیط ما منتقل نشد. حاصل سخن او این بود که درست است که دانش و ارزش از هم جدا است ولی اینها در سطح انسانی به هم ملحق می‌شوند. علم در خلأ انسانی نیست. علم در مغز انسان است و انسان وقتی می‌خواهد تئوری‌ها را انتخاب بکند قضاوت می‌کند که این تئوری‌ها آیا ارزشمند است یا نه؟ این تئوری زیبا است یا نه؟ این تئوری جامعیت

دارد یا نه؟ آیا همه جهات را در نظر گرفته است یا نه؟ در آن تقلب شده است یا نه؟ اینها را در نظر می‌گیرد. بنابراین نمی‌توانیم بگوییم اصول اخلاقی در علم حاکم نیست. به قول پوپر: «این حقیقت که علم نمی‌تواند حکمی درباره اصول اخلاقی بکند، این برداشت اشتباه را به همراه آورده است که چنین اصولی [یعنی اصول اخلاقی] وجود ندارند، در حالی که جستجوی حقیقت اخلاق را مفروض می‌گیرد». اینکه من می‌خواهم واقعیت جهان را بفهمم، در حقیقت دارم اخلاق را مفروض می‌گیرم. به علاوه بدون یک قطب‌نمای اخلاقی هر چیزی می‌تواند از علم و فناوری نتیجه بشود. در یک کنفرانس در اسپانیا یک نفر آلمانی که رئیس بخش علمی فولکس واگن بود، سخنرانی کرد و گفت در علم هر چیزی را که فناوری اجازه بدهد ما انجام می‌دهیم. آن سخنرانی که تمام شد یک فیلسوف پیرمرد انگلیسی بلند شد و گفت بنابراین باید ختم انسانیت را گرفت. یعنی اگر هر چیزی را که علم اجازه انجام آن را به شما می‌دهد انجام بدهید باید ختم انسانیت را گرفت. اینجا است که علمای برجسته‌ی زمان ما بسیار روی مسئله دخالت ارزش‌های اخلاقی روی علم تأکید کردند. برای مثال دایسون یکی از مهم‌ترین فیزیک‌دانان قرن بیستم است. می‌گوید: «شکاف رو به افزایش بین فناوری و نیازهای انسانی تنها می‌تواند به وسیله اخلاق پر شود. اخلاق نیرویی بس قوی‌تر از سیاست و اقتصاد است».

یکی دیگر از دلایل نادیده گرفتن ارزش‌های اخلاق مشغول شدن مردم و سرگرم شدنشان به تخصص‌های خودشان بوده است. یعنی آن قدر سرگرم تخصصشان بوده‌اند که ابعاد دیگر نتایج علمشان را در نظر نگرفته‌اند.

یکی دیگر از دلایل نادیده گرفتن ارزش‌های اخلاق مشغول شدن مردم و سرگرم شدنشان به تخصص‌های خودشان بوده است. یعنی آن قدر سرگرم تخصصشان بوده‌اند که ابعاد دیگر نتایج علمشان را در نظر نگرفته‌اند. اینجا است که تولمین فیلسوف علم معاصر می‌گوید: «این توسعه تخصص و تخصص‌گرایی بود که مسئول کنار گذاشتن مسائل اخلاقی از مبانی علم شد.»

مسئله دیگری که منشأ سوءاستفاده‌ها از علم شده است، تشنگی قدرت و ثروت و موفقیت‌ها است. در عصر ما دو دید برای اینکه چرا دنبال علم می‌رویم حاکم است. یکی اینکه ببینیم در طبیعت چه خبر است. برای مثال اینکه ببینند در فلان ستاره و یا فلان کهکشان چه خبر است. ولی یک بخش بزرگی از علم هم دنبال اضافه کردن قدرت و ثروت است. در واقع بسیاری از پروژه‌های بزرگ علم، متوجه جذب قدرت و ثروت و افزایش قدرت و ثروت است.

۳) تشنگی قدرت و ثروت و موفقیت‌ها

مسئله دیگری که منشأ سوءاستفاده‌ها از علم شده است، تشنگی قدرت و ثروت و موفقیت‌ها است. در عصر ما دو دید برای اینکه چرا دنبال علم می‌رویم حاکم است. یکی اینکه ببینیم در طبیعت چه خبر است. برای مثال اینکه ببینند در فلان ستاره و یا فلان کهکشان چه خبر است. ولی یک بخش بزرگی از علم هم

دنبال اضافه کردن قدرت و ثروت است. در واقع بسیاری از پروژه‌های بزرگ علم، متوجه جذب قدرت و ثروت و افزایش قدرت و ثروت است. و مشکل از اینجا است. در قبال آنهایی که ایده علم به خاطر علم را دارند (مانند اینشتین)، یعنی واقعاً می‌خواهند بفهمند دنیا از چه قرار است، عده‌ای دیگر می‌خواهند صرفاً ثروت و قدرت خود یا محیطشان را اضافه بکنند. اینجا است که مصیبت ایجاد می‌شود.

عصر ما عصر جمع‌آوری اطلاعات شده است. سطح اطلاعات ما روز به روز افزایش می‌یابد ولی به عمق آن اضافه نشده است. نکته این است که افراد اطلاعات زیادی از همه چیز دارند، بدون اینکه اطلاعات عمیق راجع به چیزها داشته باشند و علم برای علم فقط در جمع‌آوری اطلاعات منحصر شده است، در حالی که باید هدف اصلی علم که فهمیدن جهان طبیعت است و در کتاب‌های آسمانی هم بر آن تأکید شده است، دنبال بشود.

فیلسوف معاصر، خانم ماری میجلی، می‌گوید: «وقتی دانش برابر با جمع اطلاعات گرفته می‌شود، شناخت به زمینه رانده می‌شود و ایده حکمت غالباً فراموش می‌گردد». محتوای سخن او این است که عصر ما عصر جمع‌آوری اطلاعات شده است. سطح اطلاعات ما روز به روز افزایش می‌یابد ولی به عمق آن اضافه نشده است. نکته این است که افراد اطلاعات زیادی از همه چیز دارند بدون اینکه اطلاعات عمیق راجع به چیزها داشته باشند و علم برای علم فقط در جمع‌آوری اطلاعات منحصر شده است، در حالی که باید هدف اصلی علم که فهمیدن جهان

طبیعت است، و در کتاب‌های آسمانی هم بر آن تأکید شده است، دنبال بشود. اینجا است که ایده علم برای جذب ثروت و کسب قدرت مورد انتقاد شدید بعضی از بزرگان علم در غرب قرار گرفته است. آقای شوماخر^۱ (یکی از اقتصاددانان درجه اول آلمان) بعد از جنگ جهانی دوم به انگلیس رفت و نقش مشاور مهم اقتصاد را پیدا کرد. ایشان دو کتاب نوشته است که واقعاً کتاب‌های بسیار خوبی هستند. یکی از آنها راهنمایی برای حیرت‌زدگان^۲ است. این کتاب از این نظر حیرت‌آور است که یک اقتصاددان درجه اول دنیا چقدر در کتاب‌های دینی عمیق شده است. ما این را از حکمای خودمان انتظار داریم. او می‌گوید: «در علم قدیم که در واقع حکمت یا علم برای شناخت بود، علم عمدتاً متوجه خیر مطلق بود. علم جدید عمدتاً متوجه قدرت مادی بوده است، گرایشی که در این مدت تا آن حد توسعه یافته است که تقویت قدرت سیاسی و اقتصادی اکنون به عنوان اولین هدف در نظر گرفته می‌شود و مورد توجه اصلی برای خرج کردن روی کار علمی است.

1. Ernst Friedrich Schumacher
2. Guide for Perplex

علم قدیم به طبیعت به عنوان صنع الهی و مادر انسان نظر می‌کرد. علم جدید به آن (طبیعت) به عنوان خصمی نگاه می‌کند که باید بر او غلبه کرد یا معدنی که باید از آن بهره‌کشی کرد. اما بزرگ‌ترین و مؤثرترین تفاوت، مربوط به نگرش علم به انسان می‌شود. علم برای شناخت انسان را مخلوقی به صورت خدا می‌دانست، شاهکار خلقت، و بنابراین مسئول جهان، علم برای کنترل ضرورتاً انسان را چیزی جز محصول تصادفی تکامل نمی‌بیند و شیئی برای مطالعه با همان روش‌هایی که سایر پدیده‌های این جهان به طور عینی مطالعه می‌شوند.

علم قدیم به طبیعت به عنوان صنع الهی و مادر انسان نظر می‌کرد. علم جدید به آن (طبیعت) به عنوان خصمی نگاه می‌کند که باید بر او غلبه کرد یا معدنی که باید از آن بهره‌کشی کرد. اما بزرگ‌ترین و مؤثرترین تفاوت، مربوط به نگرش علم به انسان می‌شود. علم برای شناخت انسان را مخلوقی به صورت خدا می‌دانست، شاهکار خلقت و بنابراین مسئول جهان، علم برای کنترل ضرورتاً انسان را چیزی جز محصول تصادفی تکامل نمی‌بیند و شیئی برای مطالعه با همان روش‌هایی که سایر پدیده‌های این جهان به طور عینی مطالعه می‌شوند.

۴) غفلت از مراتب بالاتر واقعیت

در این دوران، انسان عمدتاً در مادیات خلاصه شده است. معنویات و خدا در زندگی بیشتر انسان‌ها شأنی ندارند. اصلاً نقش علما را فهم مادیات می‌دانند و هدفی هم جز تأمین خواسته‌های مادی مطرح نیست. این از نگرش‌هایی است که

بر بسیاری از جهان حاکم است و متأسفانه در میهن عزیزمان هم در سال‌های اخیر حاکم شده است که در نتیجه آن مراتب بالاتر واقعیت مطرح نیست.

۵) سؤالات بنیادی

نکته مهم دیگر، سؤالات بنیادی است. پوپر عبارتی را گفته که خیلی مورد توجه دیگران واقع شده است. او با اینکه خودش یک آدم الهی نبود و یک آدم لاداری‌گرا بود ولی نکته مهمی را مطرح کرد. او گفت ما در زندگی با یک عده سؤالات روبه‌رو هستیم که جواب آنها را از علم نمی‌توانیم بگیریم و اسم آنها را Ultimate Questions گذاشت، سؤالات بنیادی، سؤالات نهایی، دغدغه‌های نهایی انسان. اینکه از کجا آمده‌ام؟، به کجا می‌روم؟، اصلاً هدف زندگی چیست؟. ویگنر یکی از بزرگ‌ترین فیزیک‌دانان قرن بیستم بود که سهم او هم در فیزیک و هم در شیمی و هم در ریاضی بسیار بزرگ است. او می‌گوید: «من فکر نمی‌کنم که فیزیک با همه چیز سر و کار داشته باشد. اینکه آیا من خوشحالم یا بد حال، آیا من می‌ترسم یا نمی‌ترسم، اینکه آیا من تحسین‌آمیز هستم یا خبیث هستم، چگونه این در علم نمایش داده می‌شود؟ نمی‌توانیم از علم جواب این را بگیریم. حتی اگر افرادی باشند که بگویند این یک عدم تعادل شیمیایی است، من مایلم فکر کنم که چیز دیگری در کار است».

شبهه همین حرف را شرودینگر می‌گوید. تفکر درباره این سؤالات می‌تواند واقعاً روی رفتار آدمی با دیگران و کارهایش تأثیر می‌گذارد که بفهمد آیا در این زندگی هدفی دارد یا ندارد یا فقط آمده مثل حیوانات بخورد و بخوابد و استراحتی داشته

باشد. اینها در زندگی انسان اثرگذار است. برای اینکه به این سؤالات پاسخ داده شود، باید توجه کرد که دانش علمی تنها دانش معتبر نیست. باید به جهات دیگر و به دانش‌های دیگر هم توجه کرد که انسان را متوجه وظیفه‌ی خطیر خودش بکند. پیتر مداوار^۱ برنده جایزه نوبل در پزشکی است که یک کتاب به نام *Limits of The Science* (محدودیت‌های علم) نوشته است. او می‌گوید: «بنابراین در علم نیست، بلکه در متافیزیک و ادبیات تخیلی و دین است که ما باید برای پاسخ به این سؤالات رجوع کنیم، سؤالاتی که مربوط به اول و آخر اشیاء هستند». پس باید به دنبال این باشیم که دانش‌های دیگری را یاد بگیریم که وسعت دید به ما بدهد. این را بعضی از بزرگ‌ترین دانشمندان زمان ما گفتند که ما با این سؤالات روبه‌رو هستیم و باید جواب این سؤالات را بدانیم. ماکس بورن^۲ برنده جایزه نوبل فیزیک و کسی که سرخط تعبیر معروف نظریه کوانتوم بود، در کتاب خاطراتش می‌گوید: «من در اول جوانیم با این سؤالات که از کجا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟ روبه‌رو شدم. دیدم جواب این سؤالات مشکل است و جواب یکسانی برای آنها پیدا نمی‌کنم. ولی وقتی به سراغ علم رفتم به راحتی در فیزیک به جواب رسیدم. بنابراین، این سؤالات را کنار گذاشتم و سراغ علم رفتم. اما حالا که به سنین کهن رسیده‌ام تمام آن سؤالات بنیادی جلوی چشمم رژه می‌روند و برایم مطرح است که از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟ و ...»

1. Peter Madawar

2. Max Born

– عکس‌العمل دانشمندان در مقابل علم فارغ از حکمت

عکس‌العمل دانشمندان زمان ما در مقابل غفلت از حکمت خیلی خوب بوده است. اینشتین کسی بود که باعث شد ترومن، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، به این فکر بیفتد که پروژه منهاتان را راه بیندازند و بمب اتمی بسازند، از خوف اینکه مبادا آلمانی‌ها پیش دست باشند. اما بعد از اینکه بمب اتمی روی دو تا از شهرهای ژاپن رها شد اینشتین به شدت پشیمان شد. او بعدها در مصاحبه‌ای اعلام کرد که از اینکه فیزیک را دنبال کرده است، پشیمان است، زیرا منجر به این فاجعه شد. ماکس بورن در سال ۱۹۵۴ یعنی یک سال قبل از فوت اینشتین نامه‌ای به اینشتین نوشت و گفت: «من اخیراً در روزنامه خواندم که شما گفته‌اید اگر من بار دیگر به دنیا بیایم، یک فیزیک‌دان نمی‌شوم بلکه یک هنرمند می‌شوم. این واژه‌ها آرامش زیادی برای من فراهم کرد، زیرا افکار مشابهی در مغز من مرور می‌کند، به خاطر شُروری که علم یک موقع زیبا بر سر دنیا به بار آورده است». این عکس‌العمل‌ها مربوط به زمانی است که شُرور این قدر زیاد نشده بود. در حال حاضر، انواع و اقسام این ابزارهای مخرب را روی سر مردم بی‌گناه می‌ریزند، بدون اینکه عکس‌العملی قابل توجه در سطح جهان بروز کند. در چند دهه اخیر برخی از دانشمندان رعایت مصالح درازمدت انسانی و پرهیز از فعالیت‌های علمی مخاطره‌آمیز برای بشر را توصیه کرده‌اند و برخی از عدم توجه به ابعاد انسانی علم و کاربردهای آن شکایت کرده‌اند. به عنوان نمونه:

- فون وایتسکر، فیزیکدان برجسته آلمانی که خود از پیشروان تهیه بمب اتمی در آلمان نازی بود، یکی از ۱۸ فیزیکدانی بود که مخالفت خود با تجهیز ارتش آلمان به تسلیحات هسته‌ای را صریحاً ابراز داشت و در بیانیه گوتینگن صریحاً از دولت آلمان غربی خواست که دنبال سلاح‌های هسته‌ای نرود.

- هانس بته، که خود از دست‌اندرکاران پروژه اتمی منهاتان بود، در ۱۹۹۷ میلادی، در ۹۰ سالگی، نامه‌ای به بیل کلینتون رئیس‌جمهور وقت آمریکا نوشت و از او خواست که «نه تنها تمام آزمایش‌های سلاح هسته‌ای متوقف شود، بلکه همه فعالیت‌های فکری برای تولید مقوله‌های جدید سلاح هسته‌ای متوقف گردد».

- لورنس کراس، کیهان‌شناس آمریکایی، که جزو ۶۰ عالمی بود که طی نامه‌ای به بوش از سوءاستفاده‌هایی که از علم می‌شود، شکایت کردند، می‌گوید: «واقعیت این است که بعد از جنگ جهانی دوم دانشمندان آمریکایی یک گروه نخبه منزوی شدند. رازی که به آنها اجازه داد جهان را تغییر دهند، اجازه داد از زیر مسئولیت شهروندی شانه خالی کنند، به جای آن که بخشی از آن باشند».

- از نظر دایسون، فیزیکدان برجسته معاصر، دلیل اینکه خیر علم به فقرا نرسیده است این است که آنهایی که با علم نظری سر و کار دارند فارغ از نیازهای دنیوی انسان‌ها شده‌اند و آنهایی که با علم کاربردی سر و کار دارند دنبال منافع زودرس هستند. یعنی هر دو تا گروه (هم آنهایی که کار نظری می‌کنند و هم آنهایی که کار کاربردی می‌کنند) انسانیت را فراموش کرده‌اند.

– ویلیام جوی که بنیان‌گذار و عالم ارشد یکی از شرکت‌های بسیار بزرگ فناوری اطلاعات در کالیفرنیا آمریکا است و مخترع کشفیات مهمی در این زمینه بوده است، در سال ۲۰۰۳ میلادی از آن شرکت کناره گرفت. سخن او این بود که فناوری‌های قرن بیست و یکم، ژنتیک، فناوری نانو و رباتیک، آن قدر قدرتمند هستند که می‌توانند باعث رخ دادن حوادث خطیر و سوءاستفاده‌های کلان شوند و این احتمال هست که این ابزار در آینده نزدیک در اختیار افراد یا گروه‌های کوچک قرار گیرند، خصوصاً که نیاز به امکانات بسیار بزرگ یا مواد خام ندارند. لذا نظر او این بود که باید تعقیب بعضی از رشته‌های علمی را محدود کرد و باید علماء و مهندسان از یک دستورالعمل اخلاقی نظیر سوگند بقراط تبعیت کنند و حتی با هزینه بالا برای خودشان از ادامه بعضی فعالیت‌ها چشم‌پوشی کنند.

وظیفه ما خیلی مشکل‌تر از اینها است، برای اینکه ادعای اسلامیت می‌کنیم و در اسلام بیش از همه جا روی این تأکید شده است. ما به یک پارادایم و جهان‌بینی نیاز داریم که همه نیازها و دغدغه‌های انسانی را در برگیرد و بتواند به ما خط بدهد. موجود انسانی باید یک تفکر جامع در نظر بگیرد که سهم علم را بدهد، سهم اخلاق را بدهد سهم بقیه چیزها را بدهد.

– از جمله کسانی که در عصر ما بر رجوع به حکمت تأکید داشته‌اند، فیلسوف علم معاصر نیکولاس ماکسول است. او کتابی تحت عنوان «از دانش به حکمت» نوشت و سپس «جمعیت دوستداران حکمت» را تشکیل داد که هدفشان این است که

دانشگاه‌ها و مدارس را تشویق کنند که از طرق آموزشی و عقلانی کسب حکمت را ارتقاء دهند. او سپس در طی مقالاتی «لزوم انقلاب در فلسفه علم» و «لزوم انقلاب در برنامه دانشگاه‌ها» را مطرح کرد و در مقاله‌ای گفت ما نیاز فوری داریم که انقلابی در اهداف و روش‌های علم و به نحو عام‌تر جستجوی علمی، به عمل آوریم. دانشگاه‌ها باید به جای دادن اولویت به کاوش علمی تلاش خود را از طرق عقلانی صرف جستجو و ترویج حکمت کنند. حکمت ظرفیت برای درک آنچه است که در زندگی [برای خودمان و دیگران] ارزش دارد. همچنین در مقاله «ما نیاز به یک انقلاب داریم» می‌گوید: «کسب دانش فارغ از یک دغدغه اساسی برای حکمت، چنان که ما در زمان حال داریم، به نحوی خطرناک و آسیب‌زا غیرعقلانی است.»

اگر آنها این سخنان را می‌زنند وظیفه ما خیلی مشکل‌تر از اینها است، برای اینکه ادعای اسلامیت می‌کنیم و در اسلام بیش از همه جا روی این تأکید شده است. ما به یک پارادایم و جهان‌بینی نیاز داریم که همه نیازها و دغدغه‌های انسانی را در برگیرد و بتواند به ما خط بدهد. موجود انسانی باید یک تفکر جامع در نظر بگیرد که سهم علم را بدهد، سهم اخلاق را بدهد سهم بقیه چیزها را بدهد. به زعم پستمن^۱ نباید در دام تکنوپلی^۲ بیفتیم. یعنی باید اسیر تکنولوژی نشویم. آمار سازمان ملل نشان می‌دهد که بخش مهمی از کارهای مهم صرف کارهای نظامی می‌شود. بنابراین نکته این است که جهان‌بینی حاکم بر خودمان را عوض کنیم. باید سراغ جهان‌بینی‌ای برویم که دارای خصوصیات زیر باشد:

-
1. Postman
 2. Technopoly

- نیازهای معنوی افراد و جوامع انسانی را برآورده سازد؛
- نیازهای مادی مشروع افراد و جوامع انسانی را بر طرف کند؛
- از جوامع در مقابل نیروهای شیطانی محافظت کند؛
- منافع گسترده انسانی را بر منافع کوتاه‌مدت جوامع علمی ترجیح دهد؛
- به طرق مختلف از کاربردهای خطرناک علم و فناوری جلوگیری نماید.

تغییر این وضعیت مستلزم تغییر جهت‌گیری علم است. اگر جهت علم از ابزار صرف جهت بهره‌کشی از طبیعت و افزایش قدرت، به فهم طبیعت و برطرف کردن نیازهای مشروع انسانی تغییر کند، علم و فناوری می‌توانند در تأسیس جوامع سعادت‌مند مؤثر واقع شوند و این مستلزم این است که دانشمندان احساس مسئولیت کنند

تغییر این وضعیت مستلزم تغییر جهت‌گیری علم است. اگر جهت علم از ابزار صرف جهت بهره‌کشی از طبیعت و افزایش قدرت، به فهم طبیعت و برطرف کردن نیازهای مشروع انسانی تغییر کند، علم و فناوری می‌توانند در تأسیس جوامع سعادت‌مند مؤثر واقع شوند و این مستلزم این است که دانشمندان احساس مسئولیت کنند. تعقیب تخصص‌ها باید همواره در یک متن فرهنگی وسیع‌تر صورت گیرد، آموزش علم باید به تأکید روی وحدت و جهان‌شمولی علم بازگردد و از کوشش انحصاری برای تربیت افراد ورزیده در یک بخش خاص فراتر رود، لازم است دانشجویان علوم پایه، مهندسی و پزشکی دروسی از حوزه‌های مختلف علوم انسانی نظیر فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصاد و ... بگیرند تا بینش

غنی‌تری نسبت به جوامع انسانی به دست آورند. در همین یک دهه قبل عده‌ای از استادان دانشگاه ام‌آی‌تی مقاله‌ای در نیورک تایمز نوشتند و شکایت کردند که فارغ‌التحصیل‌هایشان موفق نیستند. رئیس دانشگاه جلسه‌ای بین علمای علوم انسانی و علمای علوم مهندسی برگزار کرد و به این نتیجه رسید که باید یک برنامه از علوم انسانی برای دانشجویان مهندسی بگنجانند. دانشگاه شریف بر اساس الگوی ام‌آی‌تی بنا شد اما آنها این‌قدر جلو رفتند و ما در یک گروه فلسفه علم برای هر کاری باید بسیار التماس کنیم. باید بینش‌ها وسیع‌تر شود، نباید از علوم انسانی غفلت کرد. همه باید توجه کنند که علم در جامعه انسانی به کار می‌رود. جهان واقعاً بیش از یک جهان مادی است و انسان‌ها وظیفه مشکلی دارند. در دانشگاه‌ها باید تعلیم و تربیتی صورت گیرد که جهان‌بینی افراد را غنی‌تر بکند. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

- پرسش و پاسخ

دکتر جواد صالحی:

افتخاری برای بنده است که به سخنرانی واقعاً عمیق و حکیمانه جناب آقای دکتر گلشنی گوش دادم. من احساس می‌کنم بیشتر حرف‌های آقای دکتر را با شرط و شروطی می‌توانم بپذیرم، به این معنا که از زمانی که گالیله تلسکوپ را اختراع کرد، انسان و بشر نگاهش از نگاه زمینی به نگاه کائناتی تبدیل شد و تمام این پیچدگی‌هایی که امروز ما نمی‌دانیم به عنوان انسان چه کسی هستیم از چه چیزی هستیم و به کجا می‌رویم؟ و از این دست سؤالات، به خاطر این است که

نگاه ما نگاه کائناتی شده است و چون در انتهای قضیه مشخص نیست چه خبر است در نتیجه بشر را گیج کرده است. در نتیجه فلاسفه‌ای که در سطح جهان وجود دارند هر کسی از یک منظری عقیده خودش را می‌گویند.

در رابطه با صحبت‌های آقای دکتر گلشنی دو منظر را در اینجا ترسیم می‌کنم و آن را نه به عنوان سؤال بلکه به عنوان طوفان فکری^۱ مطرح می‌کنم. یک نگاه کائناتی وجود دارد که فرض کنید بنده از یک نقطه‌ای در فضا، از انتهای فضا سفر کردم و به زمین رسیدم و می‌خواهم تکامل بشر را بررسی کنم و دیدگاه‌های خودم را ارائه بدهم. از این منظر که منظر کائناتی باشد، اول علم را برای خودم تعریف می‌کنم. برای من علم مرز مشترک بین خالق و مخلوق است و خالق رموز خلقتش را از طریق علم به مخلوق می‌رساند. علم از جنس الهی است و تا سرحد الوهیت قابل تقدیس است. به این معنا که وقتی ما می‌آییم و کنکاش می‌کنیم و — شما اسم‌های خیلی بزرگی را نام بردید، اینشتین یا هایزنبرگ — یا افراد بزرگ دیگری را که در بشر وجود داشتند مثل ابن هیثم، می‌آوریم می‌بینیم که نکته مهم این نیست که اینها علم را تولید کردند بلکه این است که به رموز خلقت واقف آمدند و خلقت هم محصول خالق است. پس ما نمی‌توانیم از جنس علم ایراد بگیریم و بگوییم علم خوب یا بد است. این نگاه کائناتی است. نگاه زمینی همین حرفی است که شما می‌زنید. نگاه زمینی به این معنا است که ما مکتبی به نام مکتب غرب و مکتبی به نام مکتب شرق و مکتبی به نام جهان اسلام و خلاصه

1. Brain Storming

جزایر مختلف مکاتب دیگر داریم، در این راستا حرف شما مصداق پیدا می‌کند و علم را می‌توانیم بر اساس چیزهایی که شما گفتید، تعریف کنیم. هر چند که من واقعاً هنوز خودم به این نتیجه نرسیدم که آیا اینجا ما علم را مقصر می‌دانیم یا بشر را مقصر می‌دانیم و حتی نمی‌توانیم بشر را مقصر بدانیم چون بشر محصولی از خالق است و ما در تکامل قرار داریم به این معنا که چون من دارم با چنگ و دندان جلو می‌روم و علم را شناسایی می‌کنم، طبیعتاً امکان دارد در بعضی زمینه‌ها تبعات آن آشنایی را ندانم. من مقصر نیستم مثل بچه کوچکی است که آتش را هنوز نشناخته اما دستش را به طرف آتش می‌برد. آیا این همه هجمه به روند زیبایی که من احساس می‌کنم - علی‌رغم اینکه استثنائاتی که شما گفتید کاملاً درست می‌باشد - به علم و دستاوردهای علم عادلانه است یا نیست؟

در کتابی خیلی زیبا حکمت را به این صورت تعریف کرده بود: وقتی که فروپاشی علم در اروپا بعد از مکتب یونان ایجاد شد، سرزمین مسلمان‌ها بعد از صدوپنجاه سال فقط جنگیدن و تسخیر سرزمین‌های نو، به تدریج یک امپراتوری شکل می‌گیرد و آرامش و ثروت به جامعه می‌آید و این به آنها اجازه می‌دهد در شرایطی زندگی کنند که بتوانند فراتر از کارهای روزمره عمل کنند و به علم بپردازند. خیلی جمله زیبایی می‌گوید. می‌گوید: «در مکتب اسلام بر هر مسلمانی واجب است یا لازم است که دنبال علم برود که بتواند به گسترش عدالت کمک کند». حکمت از دید بنده، علم یا دانش به اضافه عدالت است. مخصوصاً برای ما شیعیان که به عدالت خیلی علاقه داریم وقتی که واژه عدالت می‌آید تمام این زمینه‌هایی

که گفته می‌شود در چارچوب عدالت جا می‌گیرد. بر هر مسلمانی لازم است به دنبال علم برود که بتواند به گسترش عدالت کمک بکند. این مبنای صفر آغازین تمدن طلایی دوران عالمانه جهان اسلام است و طبیعتاً امروزه ما خودمان این را در جهان اسلام از دست دادیم.

نکته دیگری که می‌خواهم مطرح کنم در مورد واژه غرب‌زدگی است. واژه غرب‌زدگی واژه بسیار تحقیرآمیزی است که در فرهنگ ما به عنوان یک واژه مهم جا افتاده است. وقتی انسانی به سمت مدرنیته می‌رود طبیعی است که اگر کسان دیگری زودتر به قوانین مدرنیته رسیده باشند، از آنها کپی می‌گیرد. شکی در آن نیست. چراغ قرمز و چراغ سبز و از چهارراه رد شدن چیزی نیست که ما دوباره بیاییم آنها را اختراع کنیم. این کپی کردن به معنای غرب‌زدگی نیست. ما غرب را به عنوان غریبه‌ای می‌شناسیم که در جامعه مدام می‌خواهیم به آن حمله بکنیم. من می‌خواهم نظریه جدیدی از دید خودم ارائه بدهم که بگویم ما غرب‌زده نیستیم. اولاً غرب‌زده‌ها به یک نحوی شرق‌زده هستند. به همان مقداری که آنها مسیحیت را به عنوان دین یکتاپرستی انتخاب می‌کنند، به این معنا است که مسیحیت، یهودیت و اسلام و زرتشتی از سرزمین خاورمیانه نشأت می‌گیرد، آنها به ما رسیدند و در حقیقت عقاید ما را پذیرفتند. آن نگاه اولی و عصاره و جوهره اولیه غرب در حقیقت خاورمیانه‌ای است. یکتاپرستی در آن است دقیقاً چیزی که ما هستیم. حال آنها به ثروت و قدرت رسیدند، چه بسا اگر قدرت و ثروت دست ما بود الآن ما گرگ آنها قرار می‌گرفتیم و با آنها تاخت و تاز می‌کردیم. من می‌گویم

مسئله غرب و غرب‌زدگی ابزاری برای کوبیدن افراد متفکر در جامعه امروز ما شده است و این واژه غرب‌زدگی به عنوان یک سمی است که در جامعه رسوخ کرده و به ابزار قدرت برای گروهی تبدیل شده است که اگر راجع به علم پیشرفته صحبت کنید غرب‌زده هستید! اگر رفتار و منش شما بر اساس رفتار و منشی باشد که جوهره اولیه آن از مکتب غرب آمده باشد، می‌گویند غرب‌زده هستید! بزرگان اول جهان اسلام همه از شاگردان مکاتب یونان بودند، فلاسفه یونان را در حقیقت بالاترین اشخاص خودشان می‌دانستند و آنها را به عنوان استاد خود می‌شناختند مثل ابن‌هیثم. این نگاه وجود نداشته است که من یونانی زده شده‌ام چه بسا یونان پایه غرب است یا افلاطون زده شده‌ام. مکتب افلاطون برایش مهم بوده است، فکر افلاطون برایش مهم بوده است. ما باید مکتب و فکری که چه از شرق و چه از غرب می‌آید را پالایش کنیم و فکریهای خوب را بگیریم، حکمتی که شما می‌گویید را به آن اضافه کنیم و تمدن جدید را بنا کنیم.

دکتر گلشنی:

زمانی شما در مورد علم در مقام ثبوت یعنی آن چیزی که خدا می‌داند عالم چگونه ساخته شده است صحبت می‌کنید و زمانی از علم در مقام اثبات، یعنی آن چیزی که ما کشف می‌کنیم، صحبت می‌کنیم. کشف ما تدریجی است. یک روز نیلز بور می‌گوید اتم از یک هسته درست شده است که الکترون به دور آن می‌چرخد، یک روز شرودینگر می‌گوید اصلاً مدل مدار را کنار بگذارید. بنابراین

علم مرتب عمیق تر می شود حتی پیغمبر می گوید: «رب زدنی علماً» خدایا علم مرا زیاد کن. و پلانک می گوید هیچ وقت نباید ادعا کرد که به آخر علم رسیده ایم. نکته دوم که از آن قبلاً غفلت شده بود و در نیمه دوم قرن بیستم واضح شد این است که علم یک سری اش تجربه است ولی یک مقدار زیادی از آن مفروضاتی است که شما اول مطرح می کنید. نیوتن که جسمی را پیدا نکرده بود که تحت تأثیر نیرو نباشد. ولی اصل قانون اول نیوتن این بود که اگر جسمی تحت تأثیر نیرو نباشد، یا ساکن می ماند یا به حرکت یکنواخت ادامه می دهد. او چهار تا چیز را به عنوان اصل قبول کرد که البته اینها مشاهدات را توضیح می دادند. بنابراین شما علم را با یک سری اصول شروع می کنید. اینها اول از تجربه گرفته نشده است. اینشتین آمد این اصل را قبول کرد که قوانین طبیعت در تمام جهان یکی است و برای تمام ناظران یکی است. این استقراء ناقص است، زیرا او همه جهان را نرفته است که ببینند. اما فرضیه خود را در جاهای مختلف آزمون کرد. بنابراین به علم اصولی اضافه می شود همان طور که در فقه اصول داریم در فیزیک هم داریم. شما وقتی که مکانیک اینشتینی را قبول می کنید چیزهایی را به آن اضافه می کنید. به همین دلیل می بینید کیهان شناسی می آید بر اساس معادلات اینشتین منکر خدا می شود و می گوید من دنبال آن جوابی می گردم که جهان ابتدایی ندارد. دیگری می گوید من آزمایش می کنم خدا را هم قبول دارم تکلیف این را که ابتدایی بوده است یا نه باید دنبال بکنیم.

این مفروضات فوق علمی بسیار روی علم امروز تأثیر گذاشته است. بنابراین علم خودش یک چیز مجرد نیست. در این چند سال اخیر علما متوجه شدند چقدر فلسفه روی علم تأثیرگذار است، به همین جهت چهار دانشگاه آمریکایی راتگرز، نیویورک، ییل و کلمبیا گروهی را تشکیل دادند که بر روی مبانی فلسفی کیهان‌شناسی و کوانتوم کار کنند. یک گروه هم از دانشگاه کالیفرنیا غرب به آنها ملحق شد. بلافاصله بعد از آن آکسفورد و کمبریج هم، چنین جمعیتی را تشکیل دادند و با آن پنج دانشگاه ارتباط برقرار کردند. آنها متوجه شدند که این مسائل چیزی نیست که خود علم به تنهایی تکلیفش را روشن بکند. شما به ده میلیارد سال پیش دسترسی ندارید ولی تئوری‌هایتان در مورد ذرات و انرژی‌ها چیزهایی به شما می‌گویند. ما اینها را فرض می‌کنیم. بعضی از آنها هم بلافاصله رد می‌شوند. بنابراین علم به آن سادگی نیست که تصور می‌کنیم.

ما در قرآن داریم که دارد تقبیح می‌کند کسانی را که «وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ» آن چیزهایی را یاد می‌گیرند که نفعی برایشان ندارد و ضرر دارد. به علاوه ما روایت از شیعه و سنی داریم. از حدیثی که می‌گوید «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ»، خدایا به تو پناه می‌برم از علمی که منفعتی ندارد. بنابراین، این‌طور نیست که علم خنثی باشد. حتی در نظریه کوانتوم مسئله‌ای به نام اندازه‌گیری داریم که هیچ اتفاق نظری در تعبیر آن نیست. بنابراین مسئله علم واقعاً به این سادگی نیست.

اما راجع به غرب‌زدگی، من در ابتدای سخنرانی حدیثی را از امام علی (ع) مطرح کردم: «العلم ضالَّةُ المؤمن، فخذوها و لو من ایدی المشرکین (علم گمشده مؤمن است آن را بگیرید ولو از دست مشرکین باشد)». بنابراین ما نباید از گرفتن علم از غرب پرهیز بکنیم. اما مسئله مهمی که در اینجا مطرح است این است که در اینجا خودی‌ها را قبول ندارند. اینکه نخبه‌ها اینجا بمانند و کاری بکنند را قبول ندارند. آن هویت واقعاً گمشده است. نکته این است؛ نه اینکه از غرب نگیرند. ابن‌هیثم کتاب بطلمیوس را شرح و نقد کرده است. در ابتدای کتاب «الشکوک علی بطلمیوس» آمده است که کار عالم این است که هر چیزی را می‌خواند با دید تردید به آن نگاه کند تا اینکه به او ثابت شود که این حق است. ابن‌هیثم در کاری که در نور کرد نشان داد که فراتر از بطلمیوس رفته است. رازی هم می‌آید و پزشکی را از یونانیان می‌گیرد، ولی او «الشکوک علی جالینوس» را نوشت. مرحوم آیت‌الله مطهری پنجاه سال پیش گفتند ما این همه روایت از ائمه داریم ولی یک مورد را نمی‌بینیم که ائمه ما فرا گرفتن علوم از یونانیان را تقبیح کرده باشند. بنابراین کسی نمی‌گوید آن کار را نکنند یا متوقف بشوند. ما الآن متوقف شدیم. اکثر این مقاله‌ها، اکثر این کارهایی که انجام می‌شود حاشیه‌زنی است. چند کار نمونه نوآورانه در سطح کار ابن‌هیثم در این مملکت انجام شده است که نسبت به بطلمیوس زمان خودش نوآوری باشد. بسیار اندک است. من به این می‌گویم غرب‌زدگی که فکر می‌کنند همه چیز باید از آن طرف وارد بشود. من نمی‌گویم که چیزهای خوب را از آنجا نگیرند. اما ما باید احساس هویت بکنیم. مرحوم

پروفسور عبدالسلام وقتی سال ۱۳۵۳ شمسی به ایران آمدند می‌گفتند که در سال ۱۹۵۶ که به چین کمونیست رفتند دیدند چینی‌ها تمام وسایل صنعتی غرب را با مهندسی معکوس ساخته بودند. ما چقدر این کار را کرده‌ایم؟ در آنجا. دانشجوی خوب وظیفه خود می‌داند که برود و یاد بگیرد و برگردد. رئیس آکادمی علوم پزشکی چین در اجلاسی در چین گفت ۹۰ درصد دانشجویان ما که می‌روند، بر می‌گردند. چند درصد دانشجویان ما بر می‌گردند؟ بنده به چین رفتم و از انستیتوی فیزیک پکن بازدید کردم. وقتی می‌خواستم بیرون بیایم گفتند این دفتر را امضا کن دفتر را که می‌خواستم امضا کنم و یک متنی بنویسم، ورق زدم دیدم تی دی لی و بعضی دیگر از برندگان جایزه نوبل فیزیک چینی‌الاصلا آنجا را امضا کرده بودند. پرسیدم این برندگان جایزه نوبل چینی که در آمریکا هستند اینجا چه کار می‌کنند؟ گفتند اینها سالی دو سه ماه جهت کمک علمی اینجا می‌آیند. چند تا دانشمند ایرانی مقیم خارج می‌شناسید که این کار را بکنند؟ تعدادی هستند اما در اقلیت هستند. ما باید خودمان را باور داشته باشیم این است که گمشده است.

دکتر عنبری:

من سؤالی راجع به مفهوم حکمت و علم دارم چون بخش زیادی از ادبیاتی که در این چند سال در مرکز الگو مطرح بوده است، حول این موضوع بوده است. ما چگونه از علم گذر کنیم و به سمت حکمت برویم؟ آنهایی که در حوزه علمیه و این‌گونه مجامع هستند قاعدتاً از واژه حکمت تعریفی دارند و در تعریفشان هم

قاعدتاً به یک اجماعی رسیده‌اند. منتها بدنهٔ دانشگاهی هنوز تعریف شفافی از آن را ندارد. چون اگر بخواهند این تعریف را بپذیرند باید همین نقد و انتقادها صورت بگیرد که معمولاً نقد و انتقادات به علم است. که علم مشکلات و آسیب‌هایی داشته است که ما نیازمند این هستیم که برای آن جایگزین قرار دهیم و از آن گذر کنیم و به حکمت برسیم و به قول شما متممی برای آن قرار دهیم. سؤال این است که ما می‌توانیم قبل از اینکه حکمتی داشته باشیم، بینم مسائل حکمت چیست؟ و خود حکمت را آسیب‌شناسی کنیم؟ یعنی اگر ما حکمت را مد نظر قرار دادیم می‌توانیم به شرایطی برسیم که آن شرایط ما را راضی کند؟ آیا خود حکمت یک چیز آرمانی است که آن هم مشکلی ندارد و می‌تواند به راحتی جای علم بنشیند و در واقع نقاط ضعفی ندارد؟ باید به این مسائل توجه بکنیم چون تجربه تحولات ما در دنیای شرق تجربه‌ای بوده است که بیشتر با همین مفاهیم حکمت کار می‌کرده است و حکیم بوده‌اند. حتی در ادبیات هم افرادی مثل مولانا ادیب نبودند اما در آن زمان عالم بودند. امروز ادبیات، تخصصی و جدا شده است. اگر آنها را نگاه کنیم بخش زیادی از حرف‌هایی که آنها زدند مجموعه‌ای از موعظه‌ها و اندرزها و گفته‌هایی بوده که محورش فرد بوده و توصیه‌های آنها اصلاً جمع نبوده است. می‌خواهم بگویم علمی که امروز وجود دارد را نباید منتزع و جدای از جامعه بکنیم، هر چه علم رشد پیدا کرده است جدای از جامعه رشد پیدا نکرده است. جامعه متحول شده است که علم تولید شده است. یعنی اگر ما امروز رشد علم در غرب را می‌بینیم یا رشد علمی انسان را می‌بینیم به خاطر این است

■

که جمعیت بشر هم زیاد شده است، شهرها اضافه شده‌اند. بنابراین پیچیدگی‌های زیادی در زندگی بشر به وجود آمده است. بنابراین علم این پیچیدگی‌ها را مطالعه کرده که مشکلات را رفع کند. علم خنثی و بی‌طرف نیست. علم مؤثر است ولی در عین حال علم حول نیاز و خواست انسان‌ها رشد پیدا کرده است. اگر بخواهیم حکمت را به جای علم قرار دهیم و مرز بین حکمت و علم را مشخص کنیم این مرز کجاست؟ اینکه ما ذکر آسیب‌های علم را بکنیم وارد حکمت خواهیم شد؟ این تعریف برای ما خیلی مهم است که منظور از علم چیست؟ همان‌طور که دکتر صالحی نیز اشاره کردند و من هم با آن موافقم وقتی ما مدام حکمت را ذکر می‌کنیم دو چیز در پس ذهن ما می‌آید: یکی علم که علم را می‌گوییم در غرب رشد پیدا کرده است و تمام فهم علم هم فهم مادی بوده و نیازهای زندگی بشر را تقریباً نیازهای مادی کرده. حال در حکمت این نیازها جایگاهشان چیست؟ خط و مرزی که ما باید از علم بگذریم و وارد حکمت بشویم، کجا است؟ اینکه شما از فیلسوفی نقل کردید که گفته‌اند امروز روز به روز داده‌ها و اطلاعات ما رو به افزایش است ولی بینشمان خیر. علم بیشتر عمقی است تا اینکه بخواند داده وسیع تولید بکند. حکمت است که بیشتر وسیع است. مثلاً بزرگان ما اگر حکیم بودند در مجموعه‌ای از حوزه‌ها تسلط داشتند منتها آن تسلط گاهی تسلط عمقی نبوده است. این رشد علم است که روز به روز ما از چیزهای عینی که قبلاً برای ما غیب بود و نمی‌شناختیم شناخت پیدا می‌کنیم. یعنی علم هم به عالم غیب کمک می‌کند که از عالمی که نمی‌شناختیم آگاهی پیدا بکنیم. آیا این تراکم و انباشتگی

علم خودش حکمت نیست؟ یعنی غرب هم باید علم را طی می‌کرد که به حکمت می‌رسید.

علم اصلاً نباید کنار برود. حکمت می‌گوید علم چگونه به کار رود. اگر بخواهم حکمت را در یک جمله خلاصه کنم یعنی هر چیزی را در سر جای مناسب خود بگذاریم، رفتار تان با انسان‌ها مناسب باشد، رفتار تان نسبت به خودتان مناسب باشد، نسبت به جامعه انسانی مناسب باشد.

نکته دوم این است که نقش انسان‌ها چیست؟ آیا علم یک هویت مستقل از جامعه دارد که خودش رشد پیدا می‌کند و هیچ ارتباطی با جامعه ندارد؟ همین کنش‌ها و اجماع‌هایی که آدم‌ها انجام می‌دهند و نیازهایشان برطرف می‌شود بخش اعظم علم را تشکیل می‌دهد. ما برای این چه جایگاهی قائل هستیم؟ اینها در حکمت جایگاه ندارند؟

دکتر گلشنی:

علم اصلاً نباید کنار برود. حکمت می‌گوید علم چگونه به کار رود. اگر بخواهم حکمت را در یک جمله خلاصه کنم یعنی هر چیزی را در سر جای مناسب خود بگذاریم، رفتار تان با انسان‌ها مناسب باشد، رفتار تان نسبت به خودتان مناسب باشد، نسبت به جامعه انسانی مناسب باشد. اینکه چه چیزی مناسب است را جهان‌بینی شما به شما می‌گوید. در ادیان ابراهیمی هم در چیزهای مناسب همه اتفاق نظر دارند و اختلاف نظر وجود ندارد و این چیزهایی که ما خوب می‌دانیم آنها هم خوب می‌دانند. حکمت یعنی اینکه علم درست به کار رود. علم انبوهی از

چیزهایی است که اگر انسان‌ها نبودند علمی هم در کار نبود. قوانین طبیعت کارهای خودشان را می‌کردند، زمین نور خورشید را جذب می‌کرد و غیره. انسان آمده است که درکی از این قضیه پیدا کند و این بر اساس اطلاعاتی است که دارد و درک او هم کامل نیست. حکمت جلوی تخریب را می‌گیرد، اینکه همه چیز در جهت خیر انسان‌ها باشد. در قرآن هم آمده است که و «یعلمهم کتابه و الحکمه» علم و حکمت را با هم می‌آورد. در مورد خداوند هم می‌فرماید: «علیماً حکیم» خدا هم علیم و هم حکیم است، یعنی علمش هم با حکمت پیاده می‌شود. خلقت جهان هم یک خلقت با حکمت است. بنابراین حکمت نمی‌آید جای علم را بگیرد. حکمت کنترل می‌کند که علم درست به کار رود. الآن که در جهان غرب علم خیلی خوب است آیا این در جهت صلاح انسانی به کار می‌رود؟ این طور نیست. کسی که بیشترین اعتبار را به علم می‌داد برتراند راسل فیلسوف بود. او می‌گوید من برای آینده تمدن بشری می‌ترسم. برای اینکه علم نمی‌تواند جلوی شهوات بشر را بگیرد. چیزی باید وجود داشته باشد که بشر را کنترل کند. حکمت نقش کنترل کننده در کاربردهای علم و نگاه کردن به اشیاء و در انتخاب بهترین‌ها و غیره را دارد. اینجا منفعتی است آنجا منفعتی است شما حکم کنید ببینید خیر کدام یک از اینها بیشتر است. و این در جامعه انسانی امروز فراموش شده است. اگر غرب کار خوبی انجام داده است اصلاً نباید آن را کنار بگذاریم. غرب نظم دارد. آیا محیط ما واقعاً نظم دارد؟ ما باید چیزهای خوب را از غرب بگیریم، نظم و

برنامه‌ریزی‌اش را یاد بگیریم، دورنگری‌اش را یاد بگیریم. دانش وجود دارد اما دانش باید درست به کار رود.

دکتر ثقفی:

سؤال من این است که اگر بگوییم شناخت تجربی ناقص است یعنی روش‌های دیگری هست که من به یک چیزی پی ببرم. آن آیا متد خاصی دارد؟ چگونه می‌شود آن را به چنگال درآورد؟ چگونه می‌توان مسیری مشخص کرد که من برای تکمیل آن شناخت تجربی که الآن ناقص می‌بینم به صورت ضابطه‌مند و طبق یک خط‌کش خاص آن را ادامه دهم؟

دکتر گلشنی:

روش علم همان روشی است که غرب طی کرده است. من در کتاب قرآن و علوم طبیعت استدلال کردم که علم عبارت است از تجربه، نظریه‌پردازی و هیچ‌شکی در آن نیست. الهام هم در آن نقش دارد. وقتی آدم روی چیزی تأمل می‌کند، الهام‌های الهی هم هست. برخی از بزرگ‌ترین عالمان زمان ما مثل تاونز و یا کیوکپله که حلقه بنزن را کشف کرد. کیوکپله در خواب دید که ماری دمش را در حلقش کرده است. از آنجا حلقه بنزن را کشف کرد. مثلاً هوپل که یک کیهان‌شناس بود و در ابتدا به کلی منکر خدا بود می‌گوید: «من روزی از یک شهر انگلیس به یک شهر دیگر می‌رفتم. یک مسئله که مدت‌ها رویش فکر می‌کردم یک مرتبه در ذهنم حل شد. به آن شهر که رسیدم روی کاغذ نیاوردم ده روز بعد تمام آن را روی کاغذ آوردم». هوپل می‌گوید شعر گوته، شعر شکسپیر و موسیقی

بتهوون یک سیگنال کیهانی^۱ است که به آنها رسیده است و این مستلزم آمادگی قبلی هم هست و مقدمات می‌خواهد. ابن‌سینا هم به همین الهام اعتقاد دارد. علمای زمان ما مثل پوانکاره و تاونز به این معتقد بودند. تاونز که مهم‌ترین کشف او لیزر بود می‌گوید به صورت الهام گونه این کشف برای او اتفاق افتاد. در درون آنها خطا هم وجود دارد. اما نکته مهم این است که مصلحت خداوندی این بوده است که علم جهان یک مرتبه به ما داده نشود و رشد کند. بنابراین شما می‌بینید آدم‌های تراز اول مثل نیوتن، مثل پلانک، مثل اینشتین می‌گویند هیچ وقت علم زمان را نباید حرف آخر بدانیم و مثلاً وقتی لیزر را کشف می‌کنید چیزهای دیگری نیز به دنبال آن می‌آید. بنابراین، تدریجی است و این مصلحت الهی است که ما به تدریج به علم دست یابیم. اگر تمام این اطلاعات را به ما داده بودند آیا اصلاً علم برای ما شوقی داشت؟ در سوره فاطر خداوند مقدماتی را در آیه ۲۷ و ۲۸ طی می‌کند بعد می‌فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ». آن علمایی که این چیزها را درک می‌کنند، عظمت و ابهت خداوند را کشف می‌کنند.

آقای ساجدی‌نیا:

عنوان ارائه شما «از دانش تا حکمت: یک نگرش قرآنی» بود. تصور من این بود که در محتوی هم بیشتر به این مسائل توجه می‌شود ولی محتوی شما بیشتر متکی به آرای دانشمندان به ویژه فیزیک‌دان‌ها بود. آیا غیر از دانشمندان فیزیک دیگر صاحب‌نظران صحبتی در این زمینه نداشتند؟

سؤال بعدی این است که شما فرمودید واژه حکمت ۲۸ مرتبه بیشتر یا کمتر و چند مورد هم با علم با هم دیگر آمده است. این فراوانی قضیه شاید دلیلی بر بزرگی یا اهمیت حکمت نباشد چون فراوانی علم به مراتب بیشتر است و در روایاتی هم که درباره عالم و علم داریم شاید صدها برابر حکمت باشد. مثلاً اینکه «العلماء ورثة الانبياء» یا «إذا مات العالم ثلم في الإسلام ثلماً». شما فرمودید که حکمت یعنی استفاده درست از علم، یعنی حکمت به کمک علم می‌آید و این تعبیری که فرمودید خداوند هم علیم است و هم حکیم است این هم می‌تواند در این قضیه مؤثر باشد.

دکتر گلشنی:

۲۰ آیه در قرآن است که کتاب و حکمت با هم آمده‌اند. علت تأکید من روی صحبت‌های غربی برای این است که بگویم بعضی از علمای آنجا که ژرف‌نگر بودند، عملاً همان حرف‌های ما را می‌زنند. من برایتان دو منبع مهم لغت را گفتم یکی مال قدیم هزار سال پیش و یکی هم مال زمان خودمان مربوط به واژه‌نامه الفاظ قرآن. تعریف‌هایی از حکمت که در آنها وجود دارد همان تعریف‌هایی است که آقای ماکسول و غیره می‌کنند. برداشت همه آنها این است که علم در جای مناسب به کار رود.

آقای ساجدی‌نیا:

در هر صورت انتظار داشتیم از خود دانشمندان اسلامی و ایرانی مثلاً فارابی، ابوعلی سینا، ملا صدرا و ... اگر صحبتی در این زمینه داشتند می‌فرمودید.

دکتر گلشنی:

عملاً آنهایی که عالم هستند چه خداپرست هستند و چه غیر خداپرست، مثل پیتر مداوار معتقدند این چیزها برای علم لازم است. منظور من این است که فکر نکنید قرآن یک چیز کاملاً جداگانه می‌گوید، آنهایی که به حکمت رسیدند همان حرف را می‌زنند. برای اینکه محیط ما الآن به شکلی است که وقتی حرفی از غرب مطرح می‌شود، برایش مهم است. اما پتانسیل استعداد ما خیلی زیاد است. در صورتی که محیط ما الآن به هر چیزی که نیازمند است می‌خواهد آن را از غرب بیاورد. آیا اگر ما واقعاً به فکر بودیم الآن این‌طور می‌بودیم؟ اگر ما که نفت صادر می‌کنیم، خودمان بنزین هم تولید می‌کردیم، محیطمان به این اندازه آلوده می‌شد؟ پس نشان می‌دهد که واقعاً حکمت را به کار نبرده‌ایم.

دکتر روزی‌طلب:

من با کلیت صحبت‌های شما موافقم. از دید قرآنی و بسیاری از فلاسفه قدیم ما و حتی فلاسفه ژرف‌نگر غرب، اینها مطرح شده است. چیزی که مطرح است این است که غرب در همان اواسط قرن نوزدهم به این موضوع پی برد. به تدریج در آخر قرن بیستم دانشگاه‌های بزرگ غرب از جمله همین ام‌آی‌تی، برکلی و بقیه این کار را انجام دادند متأسفانه در کشور ما کسانی که از غرب فارغ‌التحصیل شدند و کسانی که از داخل تربیت شدند، این دید جامع‌نگر و ژرف‌نگر و عدالت محور را ندارند. مدیران ما در سطح وزارت علوم و مؤسسات پژوهشی متأسفانه بدتر از اینها هستند و کشور ما در وضعیت خطرناک‌تری قرار گرفته است. الآن در

غرب به مسئله محیط‌زیست، مسئله گرمایش زمین، مسئله تمدن بشر و مسئله اخلاق بسیار توجه می‌شود ولی در دانشگاه‌های ما این مسئله کمتر مطرح است. مدیران وزارت علوم به عنوان مثال به مصداق عینی آن ISI و اینکه پیشرفت رشد علمی ایران مثلاً ده درصد یا پنج درصد بالاست یا پایین است یا در جهان دوم هستیم یا سوم هستیم توجه می‌کنند، اما اینکه ISI چقدر به ثروت کشور، به رفاه مردم، چقدر به مسائل اجتماعی مردم، چقدر به علم پزشکی یا علم کشاورزی کمک کرده است، هیچ صحبتی نیست. ما چهار میلیون ونیم دانشجو داریم که حداقل پانصد هزار نفر آنها یا فوق‌لیسانس هستند یا دکتری، اگر ده درصد اینها در ISI چاپ بکنند می‌شود پنجاه هزار تا. مقالات ما سال گذشته حداکثر حدود سی هزار تا بود، یعنی کمتر از حول و حوش پنج درصد. یعنی ۹۵ درصد مجموعه فوق‌لیسانس و دکتری ما به ISI نمی‌رسد. ولی بیان نمی‌کنیم. تنها می‌گوییم این رشد باید بالا برود. چقدر به ثروت، چقدر به رفاه، چقدر به امنیت کشور، چقدر به محیط‌زیست کشور، چقدر به غذا و رفاه مردم توجه می‌کنیم؟ هیچ توجهی نیست. بنابراین، من فکر می‌کنم وضعیت ما از قبل به مراتب بدتر است. حکمت به نظر من بالاتر از لغت Wisdom است. Wisdom در غرب معنای الهی ندارد، از علم به عقلانیت و به عقل معنی می‌دهد، ولی حکمت به مراتب بحث بالاتری دارد که در ترجمه غرب قابل ترجمه نیست. یعنی رابطه یک انسان با خدا، رابطه یک انسان با مبدأ. ما وقتی می‌گوییم حکیم عمر خیام یا فردوسی یا سعدی، اینها هم حکیم هستند هم جامعه‌شناس هستند، هم شاعرند و هم حکیم هستند و علم خدایی را

تا حدی می‌دانند و به خدا نزدیک می‌شوند. علمای ما چقدر نزدیک می‌شوند؟ ما سد را ساختیم و نرفتیم سد را از غرب یاد بگیریم اما دریاچه را خشک کردیم. سد را ساختیم اما روستاها را از بین بردیم. توسعه صنعت دادیم اما کشور را آلوده کردیم. ما در برنامه‌ریزی کشور مشکل داریم. آقایان با آن دید ژرف‌نگر نگاه نمی‌کنند که دانشگاه ما هم از آن یک مطلبی یاد بگیرد. مثلاً شما به بیوتکنولوژی و نانوتکنولوژی اشاره کردید. اگر در نانوتکنولوژی بد عمل بشود سرطان می‌آورد، مشکلات عظیمی ایجاد می‌کند. کسی به دنبال مسائل مربوط به سلامتی نیست. اما غرب می‌گوید ایمنی زیستی^۱ ولی ما موقعی که به طرف نانوتکنولوژی می‌رویم به سلامت انسان، سلامت محیط‌زیست، سلامت حیوانات و جامعه اصلاً توجه نداریم. این بسیار خطرناک است.

دکتر گلشنی:

با تمام صحبت‌های شما موافقم. فقط یک نکته را تبیین کنم و آن این است که حالا بر خلاف ده بیست سال پیش، آنهایی که در غرب Wisdom را ترجمه می‌کنند، لزوماً همه آنها لاییک نیستند بعضی از آنها عوالم واقعیت بالاتر را هم در نظر می‌گیرند. برای مثال یک برندهٔ جایزه نوبل صریحاً ذکر می‌کند که این را باید از دین گرفت.

1. Biosafety

آقای ربیعی:

بحثی در مورد دانش تا حکمت فرمودید که واقعاً فرمایش شما کاملاً متین است از غفلتی که در این چند سده اخیر مخصوصاً در بحث علم شده و یک جدایی و انفکاک بین بحث‌های اخلاقی و عدالت افتاده است و اینکه در علوم انسانی این بحث‌های صرف تجربی و احساسی یک چیز ناگزیر شده است و از بحث‌های اخلاقی و عدالت و آن چیزهایی که الهی هستند فاصله گرفته شده است. اگر به واژه حکمت نگاه کنیم حکمت کلمه‌ای است که از سه حرف حا، کاف و میم تشکیل شده است به همین مناسبت عرب وقتی لجام اسب را نام‌گذاری می‌کند می‌گوید حَکَمَ، یا حکومت را وقتی نام‌گذاری می‌کند برای آن، از لفظ فرمانروا استفاده می‌کند، یک چیزی هست حالا بگو کجا برود کجا بایستد. وقتی صحبت از حکمت عملی و نظری، مفاهیم و واژگان حکمت می‌شود، دقیقاً از یک علم، دانشی که منجر به عمل صالح بشود غفلت شده است. بحث من این است که چرا این‌قدر به ما گفتند که این علوم انسانی را بخوانید. اینکه در اقتصاد کینز چه چیزی گفته است؟ کلاسیک‌ها چه چیزی گفته‌اند، نئوکلاسیک‌ها، سرمایه‌داری، کاپیتالیسم چه چیزی گفته‌اند؟ کاش علاوه بر اینها از همان ابتدا می‌گفتند ۵۰ درصد علوم بومی خودتان که به اسم علوم اسلامی است را بخوانید و از آن بحث‌ها هم ۵۰ درصد. ما برای مثال در مورد مسئله عدالت حدود ۳۰۰۰ کتاب، مقاله، پایان‌نامه، تز علمی و پژوهشی را بررسی کردیم در نهایت به مسئله «عدم عزم مسئولان نسبت به عدالت» رسیدیم. یعنی مسئولان ما همین الآن یک غرب‌زده نیستند هضم شده

غرب هستند و شاید دچار یک نوع خودباختگی هستند. زمانی من خدمت وزیر علوم عرض کردم- ۲۷ آذر روز وحدت حوزه و دانشگاه بود- چرا در این روزها به همین بهانه هیئت عالی علوم دانشگاهی و حوزوی تشکیل نمی‌دهید تا در این زمینه کارگروه‌ها تشکیل بشود؟ چه کار می‌توان کرد وقتی که افرادی مسئولان این کشور می‌شوند دغدغه روزمرگی و حل مسائل جاری را بیشتر ندارند. اگر داعیه ما این است که تمدن اسلامی نجات‌بخش انسانیت و بشریت و تکامل‌بخش همه علوم بشری است و می‌خواهد انسان را به نقطه مقصود برسد، چرا کشوری که الان در این چند دهه یک فرصت تاریخی پیدا کرده، کشوری که داعیه شیعه‌گری اثنی‌عشری را دارد، حوزه علمیه و وزارت علوم در آن هیئت عالی نمی‌نشینند این مباحث را نزدیک کنند تا به اینجا منجر نشود که در هیروشیما بمب اتم پایین بیاید، در کشور ما بخیه کشیده شود و این تنزل اخلاق و انسانیت در علم اتفاق بیفتد؟ این اخلاق و عدالت و علم با هم پیوند برقرار نمی‌کنند مگر اینکه به جای چند تا کنگره و همایش در دانشگاه و حوزه عزم مسئولان بر این باشد که در یک هیئت عالی بنشینند و به طور تخصصی آن را بررسی کنند.

دکتر گلشنی:

کاملاً موافقم.

دکتر شاهی:

این‌طور که شما مطرح کردید استفاده درست از علم، حکمت است. یعنی ما آگاهانه از علم استفاده نکنیم ولی گاهی آگاهانه از علم استفاده‌ای می‌کنیم که

برای جامعه ضرر دارد. آیا آن هم اخلاق هست یا آن هم حکمت است؟ اخلاق و حکمت یکی هستند یا جدا هستند؟

دکتر گلشنی:

نه یکی نیستند. یک علم تجربی داریم و یک چیزهایی را هم داریم که اخلاقی هستند و در مورد عدالت و غیره صحبت می‌کنند. اینها از علم تجربی بیرون نمی‌آید ولی از یک علم فراتر می‌آید که آن جهان‌بینی است. امتیاز قدمای ما، دوره تمدن اسلامی و حتی شروع دوره علم جدید این بوده است که یک چتر وسیع به نام جهان‌بینی بر فکرشان حاکم بود. یک موقع است شما می‌گویید من این تکه را از دین می‌گیرم این تکه را از علم می‌گیرم آن وقت احکامی که در زندگی صادر خواهید کرد تضاد خواهد داشت. اما اگر یک فکر کلی باشد که بر همه چیز حاکم باشد آن وقت هر چیزی را سر جای خودش قرار می‌دهد. اما این چتر فراگیر از خود علم نمی‌آید. این از یک سطح بالاتری می‌آید. دانشمندان جدید هم مانند ماکسول به همین معتقدند. باید برنامه دانشگاه‌ها را تغییر بدهیم، باید توجه بکنیم که بر علم یک متافیزیک حاکم است و از آن هم نمی‌توانید غفلت کنید. بر ذهن نیوتن این حاکم بود که در عالم خدایی هست. این خدا در فضا، زمان و مکانی گذاشته است که ماده در آن است. اینها همه بر ذهن او حاکم بود و جزو متافیزیک او بود. بنابراین علم یک زمینه قوی می‌خواهد. تکلیف علم جاهلانه مشخص است. اگر کسی فقط یک کتاب علم نور خوانده باشد و بخواند بیاید تکلیف بقیه جهان را روشن بکند، این نمی‌شود. در علم آگاهانه خود علم

باید مراتب بالاتری داشته باشد که همه هستی را در نظر بگیرد. بنابراین علم و اخلاق در سطح متافیزیک همدیگر را ملاقات می‌کنند در سطحی بالاتر، اگر کسی آن را رعایت کند احکامی که صادر می‌کند این قسمتش با آن قسمتش منافاتی ندارد. کسانی که تصمیم گیرنده هستند به معلومات جامع‌تری نیاز دارند. مدلی که الآن در غرب راه افتاده است و سزاوار است که ما نیز چنین بکنیم این است که رشته‌های مختلف را با هم می‌آورند و تکلیفشان را روشن می‌کنند. شما اگر می‌خواهید بدانید که اینشتین چه آدم عاقلی بود همان موقع که منتهای دعوای در فیزیک بود او گفت باید فیزیک‌دان، ریاضی‌دان و فیلسوف باهم بنشینند و این مسئله را حل بکنند. یک کنفرانس بین رشته‌ای در برکلی در سال ۱۹۹۸ میلادی برگزار شد که چهار گروه فیزیک‌دانان، کیهان‌شناسان، زیست‌شناسان و عالمان علوم کامپیوتر را با هم جمع کرده بودند. مسائلی مثل شناخت هست که هم فیزیکدان می‌خواهد درباره آن حرف بزند و هم زیست‌شناس و هم علوم کامپیوتری. پیشنهاد من این است این جامعیت که در غرب اتفاق افتاده است در محیط ما هم راه بیفتد.

دکتر نجفی:

خدا را شاکرم که فرصتی برایم فراهم شده که حضور شما برسم و یاد بگیرم الحمدلله. خدمتتان عرض کنم به عنوان یک ریاضی‌دان که عادت دارم همه چیز را مانند یک مدل ببینیم (البته ریاضی کاربردی) در مورد مطالعاتی که کم و بیش درباره همین حکمت و اخلاق می‌شد همیشه به دنبال یک مدل بودم و اینکه چه

واژه‌هایی وجود دارد که در طول هم باشند و همه اینها صحبت از حکمت بکنند. آنها را در احادیث و در قرآن هم بررسی کردم، خیلی سریع می‌گویم که چه مدلی پیدا شد که احساس کردم اینها در طول هم چقدر می‌خواهند نقش بازی بکنند که اگر یکی از آنها نباشد در بقیه هم مشکل خواهیم داشت. به این نتیجه رسیدم که اگر صحبت از حکمت و اخلاق است، که اخلاق هم بخشی از حکمت است یکی عشق است که انگیزه ساز است و به این باور رسیدم که اول عشق به خود که خودسازی و خودباوری است که وقتی آدم خودش را خوب بشناسد می‌تواند انسان‌های دیگر را هم به خوبی بشناسد و باور کند، که اگر عشق باشد باید گذشت داشته باشد باید صبر داشته باشد احترام به همدیگر باشد. بعد از عشق احساس شد که عقل نقش بازی می‌کند. عشق انگیزه ایجاد می‌کند و عقل کارش هدایت است. عقل از جنس نور است و وقتی نور وجود داشته باشد آدم تشخیص می‌دهد کجا باید برود و بیاید و هدایت ایجاد می‌کند. بعد از عقل عدل است. عدلی که میزان قسط را تعیین می‌کند. بعد از عدل علم است که دانایی ایجاد می‌کند. و بعد از علم هم عمل است که در سوره جمعه هم آمده است کسی که علم داشته باشد و عمل نداشته باشد مثل خری است که بار کتاب حمل می‌کند. این پنج تا یعنی عشق، عقل، عدل، علم و عمل هر کدام از آنها که استفاده نشود با توجه به تجربه‌ای که دارم می‌بینیم که کم می‌آوریم. حالا من از آقای دکتر این خواهش را دارم که برای جوان‌ها چه کار باید کرد. خیلی از دانشجویانی که اینجا پس از انقلاب اسلامی به دنیا آمدند و آمریکا آمدند بعد از مدتی حدود یک یا دو

سال کاملاً عوض می‌شوند. حتی دینشان را عوض می‌کنند. درسشان را خوب می‌خوانند ولی در زمینه اخلاق که باید از همان خانواده شروع بشود و وقتی وارد دبیرستان می‌شوند باید جامعه‌شان باور بکنند که می‌توانند یاد بگیرند که اخلاق چیست، می‌بینیم که خیلی وضع خراب است و با این خیل تحصیل‌کردگان بی‌کار باید چه کار کرد؟ اول اینکه به لحاظ علمی و به ویژه از نظر اخلاقی چه کاری باید برای جوان‌ها انجام بدهیم و اینکه آنها احساس وجدان بکنند. احساس کنند که برگردند و اگر آنجا ماندند یک کانال ارتباطی راه بیندازند.

دکتر گلشنی:

نکته مهمی که به نظر من الآن فاقد آن هستیم آشنا نبودن با فرهنگ است. ما اصلاً فرهنگمان را منتقل نمی‌کنیم. استادان که در غرب اقامت دارند و ایران می‌آیند مثل پروفیسور رضا و یا پروفیسور کنعانی، علتش این است که عمیقاً با فرهنگ ایرانی ما آشنا هستند. این بُعد از اول باید در تربیت بیاید. اگر از اول با این فرهنگ آشنا بشوند، در آن واقعاً حکمت هست. آدم برخی اوقات واقعاً حیرت می‌کند از برخی شعرای ما که بعضی‌شان که حکیم بودند و خیلی چیزهای عمیق گفتند. به خاطر همین است شما می‌بینید یک مرتبه مولوی آثارش ترجمه شد در آمریکا چقدر گل کرد. به نظر من علاج اساسی آن از آموزش و پرورش می‌آید. باید اینها را تقویت بکنند. بنابراین با فرهنگ که بشوند، هم با ملیت آشنا می‌شوند هم با دین آشنا می‌شوند و غیره. وقتی برنده جایزه نوبل که اصلاً هیچ ربطی به دین ندارد ولی شعر شکسپیر می‌خواند از گوته نقل می‌کند و غیره اینها حتماً یک

فرهنگ عمیقی با خودشان دارند. راهش اصلاح فرهنگ است که از دبستان شروع می‌شود و به بالا می‌آید. در دانشگاه‌ها ما یک سری درس به صورت تحمیلی عرضه می‌کنیم که دانشجو علاقه ندارد. برخی از کارهای ما حکیمانه و خردمندانه نیست. تشخیص اهم از مهم و از غیر مهم، این مسئله خیلی مهم است.

دکتر نجفی:

البته شما می‌فرمایید آموزش و پرورش، من اصرار دارم استادان هم در کلاس‌هایشان این‌گونه باشند. ما کاری انجام دادیم تحت عنوان Preaching and Then Teaching وقتی این کار را کردیم بعضی از شاگردهای خود ما می‌گفتند چقدر جالب است هیچ وقت ما این را نداشتیم، اینکه یک نفر بیاید ما را نصیحت کند و فقط آموزش و پرورش نباشد. مسلماً اگرچه شروعش از آموزش و پرورش است، استادان هم وقتی وارد می‌شوند باید نشان دهند که به چه میزان به اخلاق اهمیت می‌دهند.

دکتر هادی اکبرزاده:

یک بار دیگر از جناب آقای دکتر گلشنی و از همه حضار محترم صمیمانه تشکر می‌کنم.